



شاعران نامی فرخ شهر

۳

تکمله درباره "سرحدی":

ضمن آثاری که تاکنون از این سخنور استاد بدست آمده است، درغزلی بدین مطلع:
تاجدار از درگاه پیر مغان افتاده ام
همچو اشک از دیده پیر وجوان افتاده ام
این گونه تخلص می کند:
شکوه از چرخم خطاب شد "رهی" تا خود چرا
شعر فهم و نکته سنج و خرده دان افتاده ام
و در نخستین بند از ترکیب بند راجع به مرثیه کودک خود گوید:
رفت وزد کلک "رهی" از بهر تاریخش رقم

این دو مصرع را، شنید از بسزیزاران حیف حیف
احمد آن کز دوریش گردید روز ما سیئه
شد بطوبی هفت ساله همچو ماه چارده (۱)

بنابراین، چنان که استاد محیط طباطبائی استنباط کرده اند (۲) نتیجه می گیریم
که این شاعر بلند پایه، علاوه بر نام "سرحدی" که نسبت او را بزادگاه و محل اقامتش می-
رساند، از کلمه "رهی" هم برای تخلص شعری استفاده می کرده است. از این روی ممکن
است که آثاری دیگر از وی با نام "رهی" هم در جنگها و مجموعه های سده سیزدهم بدست-
آید و شادی بخش خاطر ارباب ذوق و ادب گردد.

آصف ۴

شاعر شعرای فرخ شهر (قهفرخ) پس از سرحدی، علی محمد معروف به کربلائی میرزا
و متخلص به "آصف" است. تولدش در سال ۱۲۷۳ و وفاتش بسال ۱۳۳۸ (ق. ۵۰) در قهفرخ
بوده است. دو شاعر توانا: مرحوم ندیم و شادروان برجیس، هر یک ماده تاریخی در فوت آصف
سرودماند که گزیده آنها را در پایان مقال خواهیم آورد.

از مرحوم آصف دیوانی باقی است که بخط خود نوشته است و بچند هزار بیت می رسد

ولی متأسفانه این یادگار ارزنده بسبب آنکه صفحه بندی منظمی ندارد و ظرف نیم قسرن چندین بار دست بدست گردیده (در دستهای اهل و نااهل) فعلاً "بسیار ناقص است. بعضی اوراق آن مغشوش و قسمتی مفقود شده است. از آنچه اکنون در دست داریم برگهایی بصورت مسوده است و اوراقی هم جنبه پاکنویس دارد.

این شاعر استاد علاوه بر مهارت کامل در فنون ادب، مشرب عرفان و تصوف نیز داشته است چنان که در ابتدای برخی از قسمتهای دیوان بخط خود می نویسد: . . . خادم الفقراء و اقل الشعراء آصف . . ."

دیوان این استاد شامل قسمتهای زیرین است:

- ۱ - غزل (بنام غزلیات نوبهار) ۲ - مثنوی (بنام سروشنامه) در وزن و بحر خفیف اصلم وزن هفت پیکر نظامی، که در مقدمه می گوید مطالب آن را سرش بدو الهام کرده است، در باره حضرت رسول (ص) حضرت علی (ع) و بعضی موضوعات مذهبی و قصص انبیاء و برخی داستانهای دیگر. ۳ - قصاید (در موضوعهای مختلف) ۴ - رباعیات ۵ - متفرقات (ماده تاریخ، مطایبه، هزل و غیره) که متأسفانه هیچ یک از این بخشها کامل و منظم نیست، امیدواریم روزی توفیق حاصل شود که بتوانیم لااقل منتخبی از آنچه موجود است بمرحله چاپ و نشر برسانیم و در معرض استفاده ارباب ذوق و ادب قرار دهیم.

این سخنور توانا در اقسام شعر چیره دست بود و استادی کامل داشت. شادروان استاد و وحید دستگردی درباره اومی نویسد:

"میرزا آصف قهفرخی یکی از شعرای بلند پایه و ادبای قوی مایه قرن اخیر محسوب است. نگارنده را چهار سال قبل در موقع مهاجرت بچهارمحال و بختیاری فیض صحبتش مکرر دست داده، غزلیات و قصاید شیوا و دلپذیر بسیار از او بگوش جان شنیده ام. این شاعر دانشمند کامل عیار که نظیر و همال او در شهرها هم کمتر یافت میشود، در قریه قهفرخ بشغل بقالی اشتغال داشت که جناب او همواره محط ارباب فضل و منزلگاه ارباب دانشمندان بود" (۳) (هر دو بزرگوار را روان شادباد).

اینک گزیده‌هایی از اشعار مرحوم آصف:

تمیز زشت و زیبا، غزل:

که قطره قطره تواند شمرد دریسارا
که فرق در بر او نیست زشت و زیبارا
عزیزمن، تو ملامت مکن زلیخا را
که دیده ترک که یغما نموده دلهارا

کسی شماره کند اشک دیده ما را
نظر بصورت زیبا، کسی شمارد زشت
ملامت است کسی را که عشق یوسف نیست
بغیر چشم سیاهت که مست و خونریز است

اسبیر زلف توام ، از مژه میسازارم
عبث مکش تو مراسوی مسجدای زاهد
که تیر کس نزند صید دام بر پارا
مکن نصیحت آصف که هیچ پروا نیست
ز طعن مدعیان عاشقان رسوا را
تیری بر سنگ ، غزل :

زاه سوزان بردل سنگش خدنگ (۴) انداختم
حاصل از شیخان بازهدوورع (۵) کام نشد
خوب تیری داشتم اما بسنگ انداختم
گر چه مه در آسمان باشد ولی من بر زمین
کار خود را با بتان شوخ و شنگ انداختم
نشکند تا رونق بازار رسوایی من
دامن بهتر ز ماهی را بچنگ انداختم
تا نمودم وصف رخسار تو را اندر چمن
سنگها بر شیشه ناموس و ننگ انداختم
هیچ دلدوزی ز مژگان تو آید ؟ گفتمش
آب از گل بردم و از لاله رنگ انداختم
بادل تنگ از دهان تنگ او گفتم سخن
گفت صد افراسیاب از این خدنگ انداختم
دروفا ، آصف به آن سنگین دل پیمان شکن
از دهان گفتمی که شکر تنگتنگ (۶) انداختم
قصیده ذوقافیتین با صنعت جناس
هم ترا زوتاشدم خود را ز سنگ (۷) انداختم
فرو دین گردید و زد فریاد از کهسار ، سار (۸)
در وصف بهار و گریز بمدح مولا علی (ع)
ناله ها برداشت از دل مرغ در گلزار ، زار
گشت از صهبای عشرت بلبل سرمست ، مست
شاهد گل آمدش بی صحبت اغیار ، یار
ابر می باشد بگلشن درو گوهر چنگ چنگ
باد می بارد بیستان مشک و عنبر بار بار
اندر آب افتد ز عکس عارض گلنار ، نار
می نماید شب ، ز تاب بوستان افروز (۹) روز
آمد از نور روز در اسفند مه چا پار ، پار
تا پذیره (۱۰) ، مردمان آیند اورا فوج فوج
گشتش اندودم ز خجلت بر پرومقار ، قار (۱۲)
زاغ ، آنکوداشتی نوروز را ابلاغ ، باغ (۱۱)
شب زبان مرغ خود را تا سحر بیدار ، دار !
روز ، منزل بربلب کشت و کنار جوی ، جوی
اندر او این نای مرغان است یا از تار ، تار ؟
ریخت گوهر بار بار اندر گلستان ، کام کام (۱۳)
یافت بر روی هوا تا ابر گوهر بار ، بار (۱۴)
زاهد ! یک جرعه می نوش از آب پاک ، تاک (۱۵)
تاک را گوئی بدهقان هم پی این کار ، کسار
ای زد لها چین زلفت برده باهر تاب ، تاب
چون من از بیستان تو بر سینم دار نار (۱۷) نار
زرد شد از بس که برد از غنبت نارنج ، رنج
نرگس باغنت به پیش از جادوی خون خوار (۱۸) خوار
بر دلم آرام از آن خنده جان بخش ، بخش
تابکی می باید از حسرت بگیریم زار ، زار ؟
می نمایی چند بر من ای بت طناز ، ناز
جزستم تا کی نداری با من افکار (۱۹) ، کسار ؟
چند دارد روز ما آن طره باهتر ، تار ؟
تابکی در موی داری ای بت گلچهر ، چهر

بوسه، لعلت را بودای شاهد خوشوقت، وقت
 بازده پیمانها زان آب آتش رنگ، رنگ
 بی می گلرنگ بنشستن بخلوت چند، چند ؟
 در تبسم شکر از یاقوت گوهر ریسز، ریسز
 باشکر خندی بر من ای بت خوشگوی، گوی
 در مدیح مرتضی با خامه کن همدست، دست
 در شراب مهتر آن شاهنش پیروز، روز
 آن سلیمانی که باشد در برش تیمور، مور
 آن که در هنگام رزمش می زندالگوس (۲۴) کوس
 عمرو و مرحب (۲۸) را روان از برق او نابود بود
 گرنبودم مدح آن سلطان دین آرای، رای

فتنه، چشمت را بودای دلبر عیار، یار!
 تا بچرخ آیم زمستی گنبد دوار، وار
 شد ز دل آرام، راح (۲۰) ارغوانی آر، آر!
 وز تکلم گوهر از مرجان شکر بار، بار!
 باز دانش سخن را مفر چون غمخور، خار (۲۱)
 وز شنایش کن ز گوهر نامر اظهاری، هار (۲۲)
 باز می یابد جنین را در رحم خمار، مار (۲۳)
 وان شهی کز بیم تیغش می شود بیمار، مار!
 وان که بر درگاه لطفش می برد قاجار (۲۵)، جار!
 مرد و مرکب می شدی از ضرب او ناچار، چار!
 داشتم، آصف، یسی از گفتن شاعر، عار (۲۹) !

۱- هریک از دو مصراع ماده تاریخ است که بحساب جمل ۱۲۲۸ می شود- ۲- نسخه بی
 از سخنرانی رادیوی، مهرماه ۱۳۵۶- ۳- بنقل از شرح حال شعرای چهارمحال و بختیاری سرهنگ
 اوزن بختیاری، ص ۱۲۷- درختی است که از چوب سخت آن تیرونیزه می ساختند با هدف
 مضاف یعنی تیر خدنگ- ۵- زهد و ورع یعنی پارسایی و پاکدامنی- ۶- تنگ یعنی بار، تنگ شکر
 یعنی بارشکر- ۷- سنگد معنی مجاری، سنگینی، و وقار و اعتبار- ۹- سار، ساری و سارنگ هر سه
 در لغت آمده است، پرنده بی است کوچک و حشره خوار- ۱۰- بوستان افروز، تاج خروس،
 ریحان کوهی- ۱۰- پذیره بمعنی پیشباز (پیشواز)- استقبال- ۱۱- لاغ یعنی شوخی، فریب،
 هرزه- ۱۲- قراه = سیاه، تیره، قیر- ۱۳- گام گام یعنی قدم بقدم، در هر قدم- ۱۴- بار
 بمعنی دستوری، رخصت و اجازه- ۱۵- مخفف تاکه- ۱۶- فرخار نام شهری است در ترکستان
 که خوب رویانش مشهور بوده اند- ۱۷- درخت انار- ۱۸- جادوی خونخوار کنایه از چشم دلبر است
 - ۱۹- افکار و افکار هر دو در لغت آمده است یعنی خسته و آزرده- ۲۰- راح یعنی باده و شادمانی
 - ۲۱- از مصدر خاریدن و خاراندن، خارش دادن- ۲۲- الکوس از پهلوانان تورانی در شاهنامه
 فردوسی- ۲۵- شاهان قاجار، معاصران شاعر- ۲۶- هیجای جنگ و نبرد- ۲۷- ذخار
 یعنی ژرف، پر- ۲۸- عمرو بن عبدود از سران قریش و مخالف اسلام که بدست علی (ع) در
 جنگ خندق کشته شد، مرحب خیبری از دلیران و سروران یهود که او هم به شمشیر علی (ع) در
 جنگ خیبر قتل رسید- ۲۹- قرائی داریم که مرحوم آصف در سنین سالخوردگی و اواخر
 عمر از زندگی ناراضی بوده است (روانش شاد).